

اندیشه‌های خواجه نظام‌الملک طوسی در کتاب

سیاستنامه

○ هوشنگ خسروبیگی

او در ایجاد یک جامعه مطلوب است. وی در این اثر حاصل تجربیات و آموخته‌های خود از استادانش را به رشته تحریر درآورده است. خواجه در کتاب خود، با دیدی انتقادی به وضع موجود می‌نگرد.^۱ همچنانکه به نظر او در روزگارش منصب و کالت «سخت خلق شده است». یا اینکه رسم پسندیده حرمت داشتن و برکشیدن غلامان پیر شده، از «قاعده خویش بیفتاده» و خواجه یادآور می‌شود که این موارد را «از جهت شرط کتاب» یاد می‌کند.^۲ او همچنین از چند شغلی صاحب منصبان شکوه می‌کند که «امروز مردم هست که به هیچ کفایتی که در اوست ده عمل دارد و اگر شغلی دیگر پدیدار آید هم بر خویشتن زند.»^۳

خواجه نظام‌الملک در تعلیم آنچه باید در آیین ملک‌داری رعایت کرد، از وضع گذشته و نوع ملک‌داری فرمانروایان پیشین مثال می‌آورد و در این میان تأکید زیادی بر دوره ایران پیش از اسلام، به ویژه نحوه فرمانروایی ساسانیان دارد. زیرا به نظر او اگر رفتار پادشاهان گذشته سرمشق شود، به مردم جامعه ارزانی خواهد شد که «پیش از این دیگران» نداشته‌اند.^۴ بر همین اساس خواجه علاوه بر حکایات پادشاهان گذشته، در ترسیم جامعه ایده‌آل خود از اقدامات پادشاهان دوره باستان مثال می‌آورد. از جمله سرمشق‌ها، سیاست‌ها، و روش‌های ملک‌داری پادشاهان ایران دوره باستان که خواجه از آنها در سیاستنامه خود یاد می‌کند، می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

۱- مظلّم نشستن «ملکان عجم» در صحرا.^۵

اندیشمند ایرانی درخصوص گروه‌های اجتماعی جامعه ایران در قرن پنجم هجری قمری مورد بررسی قرار گیرد.

خواجه نظام‌الملک و کتاب سیاستنامه:

ابوعلی حسن ملقب به «نظام‌الملک»، پسر خواجه ابوالحسن علی بن اسحاق، در سال ۴۰۸ هـ. ق. در یکی از روستاهای طوس به دنیا آمد. پدر وی از کارکنان اداری و حکومتی طوس بود و چون خواجه در طوس به دنیا آمد به طوسی شهرت یافت. خواجه نظام‌الملک در دستگاه اداری بلخ و دربار سلجوقی به خدمت پرداخت. وی به دبیری و صاحب تدبیری امور الب ارسلان، پسر چغری گماشته شد و از این تاریخ در سلک درباریان الب ارسلان سلجوقی درآمد. پس از آنکه الب ارسلان به پادشاهی رسید، خواجه نظام‌الملک را به جای ابونصر کندری به وزارت برداشت. خواجه از سال ۴۵۶ هـ. ق. تا زمان مرگش، یعنی سال ۴۸۵ هـ. ق. وزیر مقتدر الب ارسلان و فرزندش ملک‌شاه بود.

از خواجه نظام‌الملک دو اثر به جای مانده است: یکی سیاست‌نامه (سیرالملوک) و رساله دیگری هم به نام قانون الملوک که به او نسبت داده‌اند که ظاهراً قسمتی از سیاست‌نامه است. مکتوبی نیز از وی در دست است که به نظام‌الدین ابوالفتح فخرالملک پسر خود نگاشته است.

سیاستنامه خواجه نظام‌الملک انعکاس نظرات و تفکرات وزیر بزرگ سلجوقی درخصوص مسایل سیاسی و اجتماعی عصر خود و آرمان‌های

مقدمه:

موضوع سازمان اجتماعی ایران پیش از اسلام، از جمله مواردی است که به لحاظ وجود یک نظام اجتماعی مدون و رسمی در دوره ساسانی و با توجه به اهمیت آن، مورد توجه بیشتر مورخان که درخصوص تاریخ پیش از اسلام پژوهش کرده‌اند، قرار گرفته است. ولی این امر در تحقیقات دوره اسلام کمتر مورد توجه پژوهشگران واقع شده است.

سقوط امپراطوری ساسانی فصل جدیدی در تاریخ ایران گشود. از هم پاشیده شدن امپراطوری کهن ساسانیان، ورود اندیشه‌های جدید ملهم از اندیشه تساوی همه افراد جامعه، قبول تدریجی آیین اسلام توسط ایرانیان و دگرگونی در زندگی اجتماعی آنان، زمینه‌تغییراتی را در بافت اجتماعی جامعه ایجاد کرد؛ ولی این دگرگونی تا حد بسیاری متکی بر بنیان‌های اولیه سازمان اجتماعی جامعه در دوران پیش از اسلام بود. مهم‌ترین عوامل انتقال این بنیان‌ها و نظام‌های سیاسی و اجتماعی ایران به دوره‌های بعد، اندیشمندان و دیوانیان و گروه تحصیل کرده جامعه بودند. این مردان برگزیده ضمن شناخت جامعه پیشین و جامعه عصر خود، تلاش نمودند با ارائه توصیه به دولتمردان و یا ایجاد زمینه‌های آن در اصلاح جامعه یا تشکیل مدینه آرمانی خود راه‌گشا باشند.

سازمان اجتماعی جامعه و گروه‌های آن اغلب از مباحث مورد توجه این نخبگان بوده است. در این نوشته سعی شده آراء یکی از سیاستمداران

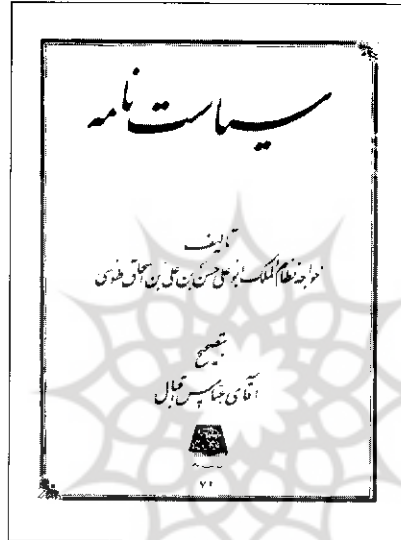
- ۲- رسیدن به احوال عامه در روزگار قباد ساسانی.^۶
- ۳- نظارت بر کار وزیر در روزگار بهرام گور.^۷
- ۴- نسرپدن شغل به افرادی که در دل مخالف پادشاه هستند.^۸
- ۵- رعایت احوال رعایا و ظلم نکردن بر آنان.^۹
- ۶- «انوشیروان و زنجیر عدالت».^{۱۰}
- ۷- «دادرسی پادشاهان عجم» و بار عام دادن در روز مهرگان و روز نوروز^{۱۱}
- ۸- کار با علم کردن و عمل نیکو انجام دادن چون «افریدون و اسکندر و اردشیر و نوشیروان عادل»^{۱۲}
- ۹- حرمت نگه داشتن فرامین و اختیارات پادشاه.^{۱۳}
- ۱۰- حق گذاردن خدمتکاران شایسته.^{۱۴}

- ۱۱- «ملوک آکاسره در عدل و همت و مروت زیادت از دیگر پادشاهان بودند خاصه انوشروان عادل»^{۱۵}
- ۱۲- وزیر نیکو داشتن چون پادشاهان بزرگی از جمله «کیخسرو چون گودرز داشت و منوچهر چون سام، و افراسیاب چون پیران ویسه، و گشتاسب چون جاماسب، و رستم چون زواره، و بهرام گور چون خره روز، و نوشروان عادل چون بزرجمهر»^{۱۶}
- ۱۳- زیان تسلط زنان بر حکمرانان همچون «سودابه بود زن کیکاووس که بر وی مسلط شده بود» و یا خسرو که «عنان هوا به دست شیرین داد» و از زبان بزرجمهر دو عامل را علت سقوط ساسانیان می‌نویسد: «یکی آنکه آل ساسان بر کارهای بزرگ کارداران خرد و نادان گماشتند و دیگر اینکه دانش را و اهل دانش را دشمن داشتندی»^{۱۷}
- ۱۴- پادشاه آن گونه عمل کند که زیردستان خویشش شناس باشند.^{۱۸}
- ۱۵- خروج مزدک و دفع فتنه او.^{۱۹}
- ۱۶- لزوم رسیدن به کار متظلمان.^{۲۰}

گروه‌های جامعه در اندیشه خواجه نظام‌الملک:

خواجه نظام‌الملک در **سیرالملوک**، جامعه ایده‌آل خود را معرفی می‌کند. در نظر خواجه، سلطان در رأس این جامعه قرار دارد. سلطان در اندیشه خواجه همچون پادشاهان پیش از اسلام، «شاهنشاه اعظم» است.^{۲۱} همان گونه که یعقوبی در مورد شاهان ساسانی می‌نویسد که آنها خود را شاهنشاه، یعنی شاه شاهان می‌خواندند.^{۲۲} در تفکر خواجه این شاهنشاه دارای «فرالهی» است. زیرا خداوند عالم او را از خاندانی برگزیده که پادشاهی و راهبری همیشه در خاندان آنان بوده و به کرامت‌ها و بزرگی‌هایی که دیگر ملوک جهان از آن خالی بودند، آراسته گردانیده است.^{۲۳}

رعایت احوال رعایا و ظلم نکردن بر آنان فرمانروایان پیشین مثال می‌آورد و در این میان تأکید زیادی بر دوره ایران پیش از اسلام، به ویژه نحوه فرمانروایی ساسانیان دارد



نظام‌الملک به سه گونه طبقه‌بندی در جامعه واقف شد:

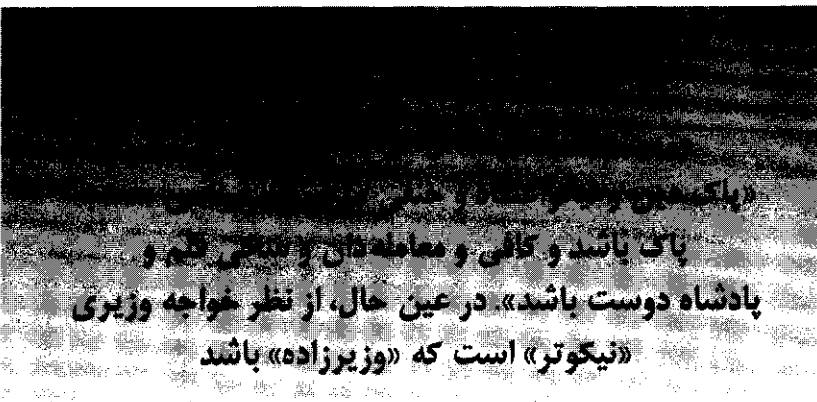
۱- تقسیم‌بندی مذهبی جامعه:

در دوره سلجوقیان، مذهب مسلط تسنن حنفی و شافعی بود.^{۲۴} خواجه نظام‌الملک که خود سنی متعصبی بود، به صراحت می‌نویسد: «در همه جهان دو مذهب است که نیک است و بر طریق راست‌اند: یکی حنفی و دیگری شافعی رحمه‌الله علیهما و دیگر هوا و بدعت و شبهت است»^{۲۵} از نظر خواجه نظام‌الملک جامعه به دو گروه مذهبی حنفی و شافعی تقسیم شده است و تنها این دو گروه لایق پرداختن به خدمات دولتی و بهره‌مندی از امتیازات حکومتی هستند.

گروه سوم که تمام ادیان و مذاهب دیگر به‌خصوص شیعیان را در بر می‌گیرد، باید طرد شوند چرا که آنها «بدمذهبان» و «بددینان» هستند. وی از این گله‌مند است که «امروز این تمییز برخاسته است. اگر جهودی به عمل و به کدخدایی ترکان آید ترکان را می‌شاید، و اگر گبری آید می‌شاید، و اگر رافضی و خارجی و قرمطی می‌آید می‌شاید، غفلت بر ایشان مستولی گشته است. نه بر دین

این آراستگی‌ها که پادشاهان باید داشته باشند، توسط خواجه اینگونه برشمرده شده‌اند: «دیدار خوب و خوی نیکو و عدل و مردانگی و دلیری و سواری و دانش و به کار بستن انواع سلاح و راه بردن به هنرها و شفقت و رحمت بر خلق خدای عزوجل، وفا کردن نذرها و وعده‌ها و دین درست و اعتقاد نیکو و دوست داشتن طاعت ایزدتمالی، و به جای آوردن فضایل از نماز شب و زیادت روز و حرمت داشتن علمای دین را و گرامی کردن زاهدان و پارسایان را و خریداری کردن اهل دانش و حکیمان را و صدقه‌های متواتر دادن و با درویشان نیکویی کردن و با زیردستان و خدمتکاران به خلق خوش زیستن و ستمکاران را از رعیت بازداشتن».

خواجه نظام‌الملک گذشته از شرح ویژگی‌های پادشاه ایده‌آل خود، درخصوص برخی گروه‌ها و اصناف جامعه و صاحب منصبان نیز سخن گفته و ویژگی‌های آنها را برشمرده است.^{۲۶} با این حال، وی تصویر مدونی از طبقات جامعه روزگار خود و مدینه مطلوب خویش ارائه نمی‌دهد. ولی می‌توان از مجموعه سیاستنامه خواجه



سرحداران] و امرا و سادات و ائمه را که درآیند.»^{۳۱} بر این اساس به نظر می‌رسد که طبقات اداری مورد نظر خواجه باید به ترتیب ذیل بوده باشد:

طبقه اول: شامل شاهزادگان و وابستگان به خاندان سلجوقی، ظاهراً طبقه اول در نظر خواجه به گروه‌های ذیل منقسم است:

۱- شاهزادگان و اعضای خاندان سلجوقی.^{۳۲}
 ۲- ترکمانان سلجوقی که به نظر خواجه، در ابتدای دولت خدمت‌ها کرده‌اند و رنج‌ها کشیده و از جمله خویشاوندانند.^{۳۳}

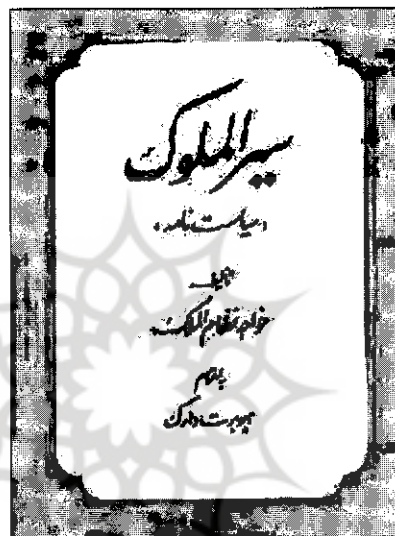
۳- زنان خانواده سلطان، «که اهل سترند» و خواجه توصیه می‌کند که نباید این گروه بر پادشاه مسلط شوند، زیرا از آنان خلل‌های بزرگ تولد کند و پادشاه بی‌فر و شکوه شود» و هر وقت که زن پادشاه مسلط شده است، جز رسوایی و شر و فتنه و فساد حاصل نیامده است.^{۳۴}

طبقه دوم: معروفان چشم که به نظر می‌رسد منظور کارگزاران ارشد دیوانی است. در اندیشه خواجه، در رأس طبقه دوم که خواجه از آنها با عنوان «خواص معروف» و «خواجگان» و «عمیدان محتشم» نام می‌برد، وزیر قرار دارد.^{۳۵} خواجه یادآور می‌شود وزیر نیک، پادشاه را نیکو سیرت و نیکونام می‌کند. وی برای وزیر شرایطی قائل است. وزیر ایده‌آل مورد نظر خواجه نظام‌الملک باید «پاک دین و نیکو اعتقاد و حنفی مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشد و کافی و معامله‌دان و سخی قلم و پادشاه دوست باشد.»^{۳۶}

در عین حال، از نظر خواجه وزیری «نیکوتر» است که «وزیرزاده» باشد و در این باره می‌نویسد: «هم‌چنان که پادشاه فرزند پادشاه بایستی، وزیر هم فرزند وزیر بایستی، و تا اسلام در نیامد همچنین بود. چون ملک از خانه ملوک عجم برفت، وزارت از خانه وزرا نیز برفت.»^{۳۷}

فروتر از وزیر، کار به دستان ارشد اداری بودند. خواجه برخی از این صاحب منصبان را یاد کرده است. از جمله وکیل که دارنده آن همیشه «مردی معروف و محترم بوده است.»^{۳۸} نیز منصب «امیری حرس»، که «به همه روزگار، یکی از شغل‌های معظم بوده است.»^{۳۹} از دیگر صاحب منصبان این گروه «سلاحداران و ساقیان و مانند این» و آبدار و چاشنی‌گیر هستند که خواجه از آنها ذکر کرده است.^{۴۰}

گروه دیگر این طبقه، مستوفیان و دبیران هستند. خواجه تأکید می‌کند که دبیران باید خراسانی و حنفی مذهب و یا شافعی مذهب درست اعتقاد باشند و از سایر مذاهب و یا از عراقیان یا دیگر ادیان نباشند.^{۴۱}



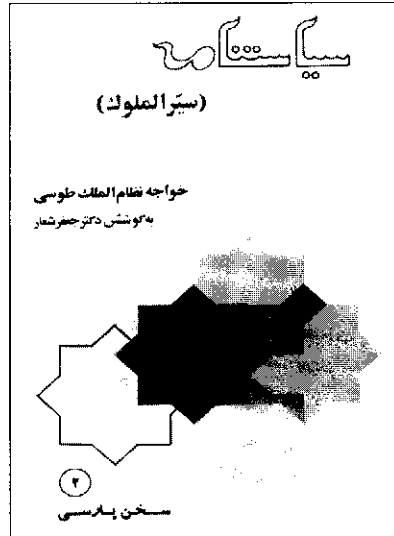
کرده‌اند و نه از این قوم‌اند و در سرکار ایشان می‌سازند و قوت می‌دهند و دعوت می‌کنند و خداوند عالم را بر آن می‌دارند که خانه خلفای بنی عباس را براندازند.^{۴۲}

۲- تقسیم‌بندی نژادی کارکنان اداری و وابستگان به حکومت تحت عناوین ترک و تاجیک یا کارکنان اداری غیر ترک زبان.

ناخشنودی خواجه از این است که مرتبت این دو گروه نگاه داشته نشده است. و «تمیز برخاسته است». او ناخرسند است که «ترکان لقب تازیکان بر خویشان می‌نهند و تازیکان لقب ترکان بر خویشان می‌نهند.»^{۴۳}

۳- تقسیم‌بندی صنفی کارکنان دولت و وابستگان به حکومت سلجوقیان:

از مطالب سیاستنامه این‌گونه برمی‌آید که خواجه نظام‌الملک برای دیوانیان و وابستگان به حکومت سلجوقی سلسله مراتبی قائل است. در شرح باردادن پادشاه می‌نویسد: «باردادن را ترتیبی باید: اول خویشاوندان درآیند. پس از آن معروفان چشم، پس از آن دیگر مردمان». وی در ادامه می‌افزاید که «صاحب طرفان [مربزانان و



حمیتشان هست، و نه بر مال شفقت، و نه بر رعایا رحمت. دولت به کمال رسیده است و بنده از چشم بد می‌ترسد. نمی‌داند که این کار به کجا خواهد رسید؟ که در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الب ارسلان هیچ گیری و ترسائی و رافضی را زهره آن نبود که بر صحرا آمدندی و یا پیش ترکی شوندی و کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بودند، و دبیران خراسانی حنفی مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشند، نه دبیران و عاملان بدمذهب عراق به خویشان راه دادندی و ترکان نه هرگز روا داشتندی و یا رخصت دادندی که ایشان را شغل فرمایند.»^{۴۴}

خواجه سپس می‌افزاید که در گذشته اگر می‌خواستند منصبی حتی فراشی یا رکابداری به کسی بدهند، اگر شیعی و اهل قم و کاشان و ری بود او را قبول نمی‌کردند.^{۴۵}

بر همین اساس خواجه بخش زیادی از کتاب خود را به احوال «بدمذهبان که دشمن این ملک و اسلام‌اند»، اختصاص داده است، و درخصوص شیعیان نیز می‌نویسد: و کسان هستند که امروز در این دولت قربتی دادند و سر از گریبان شیعت بیرون

هدای تعالی به جای آوردن و کار بستن و عینای عین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزکاران را گرمی داشتن»

گروه دیگر از کارکنان اداری این طبقه که با عامه مردم در ارتباط بودند، قاضیان، محتسبان، شحنه‌گان و رؤسای شهرها محسوب می‌شدند. از دید خواجه قضاوت از مناصب مهم است، زیرا قاضی برخون و مال مسلمانان مسلط است.^{۳۳} طبقه سوم: شامل امرای نظامی شامل سپهسالاران، سرحداران و مرزبانان و سرخیلان و دیگر نظامیان بودند.^{۳۴} این امرای بیشتر از ترکان بودند. القاب آنان همیشه حسام‌الدوله، سیف‌الدوله، یمین‌الدوله، شمس‌الدوله و مانند اینها بود. خواجه از اینکه به امرای ترک القابی داده می‌شده که مختص قاضیان و عالمان بوده، ناخشنود بوده است.^{۳۵}

به نظر خواجه پسندیده است که سپاه فقط مختص ترکان نباشد، زیرا اگر «لشگر همه از یک جنس باشند از آن خطرها خیزد و سخت کوش نباشند و تخلیط کنند. باید که از هر جنسی باشند و دو هزار مرد دیلم و خراسانی باید که مقیم بردرگاه باشند. آنچه هستند بدارند و باقی راست کنند. و اگر از این، بعضی گرجیان و شبانکارگان پارس باشند، روا بود که این جنس هم مردان نیک باشند.»^{۳۶}

طبقه چهارم: روحانیون و عالمان بودند که خواجه آنها را شامل ائمه دین، سادات، پارسایان و زاهدان، اهل دانش و حکیمان می‌داند.^{۳۷} عالم و دانا در نظر خواجه «نه آن کس است که تازی بیشتر داند و بر الفاظ و لغت عرب قادرتر باشد. که دانا آن کسی است که بر همه دانش واقف باشد.»^{۳۸} وی توصیه می‌کند که بر پادشاه واجب است. «در کار دین پژوهش کردن و فریض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی به جای آوردن و کار بستن و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزکاران را گرمی داشتن»^{۳۹}

خواجه تأکید فراوان بر تمیز این طبقات و اصناف از یکدیگر دارد. در فصل القاب می‌نویسد:

چون لقب مردی بازاری و دهقان همان باشد و لقب عمیدی و معروفی همان. هیچ فرقی نباشد میان هر دو، پس معروف و مجهول هر دو یکی باشد.^{۴۰} در جایی دیگر می‌نویسد: «هر یکی را از ندیمان مرتبتی و منزلتی باشد»^{۴۱} و یا می‌نگارد: «ترتیب ایستادن بزرگان و کهتران و بندگان باید پدیدار باشد و هر یکی را جایی معلوم»^{۴۲} وی تأکید می‌کند، در مجلس پادشاه باید ترتیب خاص و عام مورد توجه باشد.^{۴۳} این تأکید خواجه، گفتار جاحظ را درخصوص مجلس ندیمان اردشیر ساسانی به یاد می‌آورد. به نوشته جاحظ، اردشیر بابکان نخستین پادشاهی بود که برای ندیمان و درباریان خود درجات و مراتبی معین کرد و آنها را به سه طبقه تقسیم کرد.^{۴۴}

خواجه بر همین اساس تأکید می‌کند که در آیین پادشاهی است که باید «همه ترتیب و آیین ملک را به جای خویش باز برد و اندازه درجه هر کسی پدیدار کند، ارزانیان را به پایه خویش رساند تا ارزانیان را دست کوتاه کند و به کار و پیشه خویش فرستد.»^{۴۵}

پی‌نوشت‌ها:

۱. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاستنامه، به کوشش جعفر شعار، چاپ چهارم، جیبی، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲ و ۱۰۵.
۲. همان، ص ۱۲۶.
۳. همان، ص ۱۹۳.
۴. همان، ص ۶.
۵. همان، ص ۱۲.
۶. همان، ص ۲۴.
۷. همان، ص ۲۵.
۸. همان، ص ۳۵.
۹. همان، ص ۳۶.
۱۰. همان، ص ۴۵.
۱۱. همان، ص ۴۹.
۱۲. همان، ص ۷۱.

۱۳. همان، ص ۸۵.
۱۴. همان، ص ۱۵۸.
۱۵. همان، ص ۱۵۹.
۱۶. همان، ص ۲۱۰.
۱۷. همان، ص ۲۲۰.
۱۸. همان، ص ۲۲۵.
۱۹. همان، صص ۲۳۰ تا ۲۴۸.
۲۰. همان، ص ۲۸۹.
۲۱. همان، ص ۶۶.
۲۲. یعقوبی، ابن واضح: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آینی، جلد ۱، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۱۹.
۲۳. همان، ص ۲۴.
۲۴. همان، ص ۷.
۲۵. راوندی، محمدبن سلیمان: راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال، چاپ دوم، علمی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲.
۲۶. سیاستنامه، ص ۱۱۵.
۲۷. همان، ص ۱۹۳.
۲۸. همان، ص ۱۹۴.
۲۹. همان، ص ۲۲۸.
۳۰. همان، ص ۱۸۲.
۳۱. همان، ص ۴۴.
۳۲. راوندی در آغاز کار سلجوقیان می‌نویسد: «پس هر دو برادر جغری یک و طغرل یک و عم ایشان موسی بن سلجوق که او را بیغو کلان گفتندی و عم زاده‌گان و بزرگان ایشان و مبارزان لشگر به هم بنشستند و عهده بستند در موافقت با یکدیگر» راوندی، راحة‌الصدور، ص ۱۰۲.
۳۳. سیاستنامه، ص ۱۲۵.
۳۴. همان، ص ۲۱۷.
۳۵. همان، صص ۱۷۸ و ۱۴۸ و ۱۴۷ و ۲۰۶.
۳۶. همان، ص ۲۱۰.
۳۷. همانجا.
۳۸. همان، ص ۱۰۵.
۳۹. همان، ص ۱۶۵.
۴۰. همان، صص ۱۴۸ و ۱۴۴.
۴۱. همان، صص ۲۰۷ و ۲۰۰ و ۱۹۴.
۴۲. همان، صص ۱۰۸ - ۱۰۶.
۴۳. همان، ص ۴۸.
۴۴. همان، صص ۱۴۹ و ۱۴۴ و ۱۱۱ و ۱۰۶.
۴۵. همان، ص ۱۸۱.
۴۶. همان، ص ۱۲۲.
۴۷. همان، صص ۱۸۱ و ۱۷۱ و ۱۴۴ و ۷.
۴۸. همان، ص ۷۱.
۴۹. همان، ص ۶۹.
۵۰. همان، ص ۱۸۱.
۵۱. همان، ص ۱۰۸.
۵۲. همان، ص ۱۴۸.
۵۳. همان، ص ۱۴۶.
۵۴. جاحظ، ابوعثمان عمر: التاج، تصحیح حبیب‌الله نوخت، کمیسیون معارف، تهران، ۱۳۳۲، صص ۷ و ۳۰.
۵۵. سیاستنامه، ص ۱۷۲.